

**Historical sources in the research of the history of science: Decoding one of Rashīd al-dīn Waṭawāt's letters from the life of ‘Abd al- Jabbār al-Kharqī.**

**Hanif Ghalandari<sup>1</sup>**

**Abstract**

There is a close relationship between historical studies and research on the history of science. A historian of science cannot pursue his research without being familiar with historical events. This note seeks to show an example of this close relationship. ‘Abd al-Jabbār al-Kharqī (died 1158 AD) is one of the most important authors of the genre of Hay’at (astronomy) books, in other words, he is the first author of a comprehensive hay’a work. However, in the current biography books, he is confused with another jurist from Kharraq who died in 1138 AD. Research to solve this ambiguity makes us inevitably refer to the historical sources of the Seljuk era. In the meantime, the evidence found among the Persian letters of Rashīd al-Dīn Waṭawāt, the court secretary of Khwarazmshāh Atsiz, addressed to Kharqī and examined in this note, shows that ‘Abd al-Jabbār al-Kharqī was alive in 1155 AD. In this way, his clearance from other crimes is confirmed by more evidence.

**Key words:** Bayhaqī, Tatimmat Şiwān al-ḥikmah, Rashīd al-dīn Waṭawāt, Sam'ani, ‘Abd al- Jabbār al-Kharqī.

---

<sup>1</sup> Assistance professor of the History and Muslim civilization, University of Tehran. Tehran. Iran. hanif.ghalandari@ut.ac.ir

Date received: 22/10/2023, Date of acceptance: 28/11/2023



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

## منابع تاریخی در پژوهش‌های تاریخ علم: رمزگشایی یکی از نامه‌های رشیدالدین و طواط از زندگی عبدالجبار خرقی

### حنیف قلندری<sup>۱</sup>

#### چکیده

ارتباط تنگاتنگی میان مطالعات تاریخی و پژوهش‌های تاریخ علم وجود دارد. مورخ علم بدون آشنایی با رخداد‌های تاریخی نمی‌تواند بی‌دغدغه پژوهش‌های خود را دنبال کند. این یادداشت در پی آن است که نمونه‌ای از این ارتباط تنگاتنگ را نشان دهد. عبدالجبار خرقی (درگذشته ۵۵۳ ق.) یکی از مهم‌ترین نویسندگان آثار هیئت و به عبارت دیگر نخستین نویسنده یک اثر جامع در هیئت است. هیئت‌نویسی از جمله سنت‌های نوشتن آثار نجومی در دوره اسلامی است و بر این اساس شناختن دقیق نویسندگان این سنت و زمان زندگی آن‌ها، ما را در ارائه تصویری دقیق‌تر از تطور این سنت یاری می‌کند. با این حال در کتاب‌های شرح حال در دست، او با فقیه دیگری از خرق که در ۵۳۳ ق. درگذشته خلط شده است. جست و جو برای رفع این ابهام ما را ناگزیر از مراجعه به منابع تاریخی عهد سلجوقی می‌کند. در این میان شاهدهی که در میان نامه‌های فارسی رشیدالدین و طواط، دبیر دربار خوارزمشاه اتسز، خطاب به خرقی به دست آمده و در این یادداشت بررسی

<sup>۱</sup> استادیار گروه تاریخ و تمدن اسلامی، دانشگاه تهران. تهران، ایران. hanif.ghalandari@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۷/۳۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۹/۰۷



منابع تاریخی در پژوهش‌های تاریخ علم ۱۳۳

شده است، نشان می‌دهد که عبدالجبار خرقی در ۵۵۰ ق. زنده بوده است. به این ترتیب تمیز دادن او از خرقی دیگر با شواهد بیشتر تأیید می‌شود.

**واژگان کلیدی:** بیهقی، تتمه صوان الحکمه، رشیدالدین وطواط، سمعانی، عبدالجبار (ابوبکر) خرقی

## ۱. مقدمه

سؤال این است که مورخ علم چقدر باید تاریخ بداند و آیا دانستن تاریخ به فهم سرنوشت علم کمک می‌کند؟ مطالعه تاریخ علم، به‌ویژه از میانه سده بیستم به این سو، رنگ و بویی به خود گرفته است که در آن مورخان علم تلاش کرده‌اند تاریخ وقایع نگارانه علم \_ یعنی تاریخ به معنای عمومی آن که همان بررسی التقاطی وقایع و افراد است \_ را کنار بگذارند، و به جای آن تاریخ تطور مفاهیم علمی را بررسی کنند و نیز به جنبه‌های اجتماعی علم، مانند نهادها و رفتارهای اجتماعی علم توجه کنند. (راشد، ص ۸۱) هرچند در این نوع بررسی نیز مطمئناً مطالعه اشیاء مرتبط با تاریخ علم، مانند دست‌نوشته‌ها، ابزار و بناهای به‌جا مانده و مواردی از این دست بسیار مهم است و عملاً مقدمه مطالعه «سنت مفهومی» را می‌سازد. با این حال به نظر می‌رسد که این نگاه به تاریخ علم گاه این تلقی را پیش می‌آورد که مورخ علم، بی‌نیاز از آشنایی با منابع تاریخ سیاسی است و این بعضاً موجب کج‌فهمی‌هایی در موقعیت تاریخی افراد می‌شود. این یادداشت در پی آن است تا با آرایه یک نمونه از تحقیق درباره دوران زندگی یکی از دانشمندان دوره اسلامی نشان بدهد که آشنایی با منابع تاریخی تا چه اندازه می‌تواند در شناخت تاریخی افراد یاری‌رسان باشد. دوره‌ای که در این یادداشت مطالعه شده است، مربوط به سال‌های پایانی حکومت سنجر سلجوقی (۵۱۱-۵۵۲ ق.) است که سال‌های پرآشوبی در خراسان بوده است. از یک‌سو، هجوم ترکان قراختایی به محدوده حکومت سلجوقیان در خراسان و از طرف دیگر، جاه‌طلبی‌های خوارزمشاهپانی که خود دست‌نشانده سلجوقیان بودند، مشکلاتی را در دهه‌های سوم و چهارم قرن ششم پیش آوردند. از حدود سال ۵۴۸ ق.، شورش ویرانگر غُزها نیز به این دشواری‌ها دامن زد و تقریباً مُلک و مملکت را از دست سلطان سنجر

خارج کرد. عبدالجبار خرقی، متفکری که درباره آن سخن خواهیم گفت، در این دوران پراشوب می‌زیسته است. بر اثر اشتباهی که در یکی از منابع زندگی‌نامه‌ای آمده است، چنین گمان می‌رفت که عبدالجبار خرقی در ۵۳۳ ق. و پیش از آغاز این دوران پراشوب از دنیا رفته، اما در این تحقیق نشانه‌های حضور او در این دوران، از میان منابع زندگی‌نامه‌ای و تاریخی جست و جو شده است.

## ۲. عبدالجبار خرقی

نام کامل او ابو محمد عبدالجبار بن عبدالجبار بن محمد بن ثابت بن احمد الثابتی الخرقی است و نسبت او به قریه خرق، قریه‌ای در سه فرسخی مرو، است. (در باره خرق نک: سمعانی، *الأنساب*، ج ۲، ص ۳۴۹؛ یاقوت حموی، ج ۲، ص ۴۲۵؛ نیز نک: لسترنج، ص ۴۲۶، که در بخش «شهر مرو و آبادی‌های اطراف آن» نام آن را به صورت «خرق» و «خره» آورده اما در باره آن توضیح بیشتری نداده‌اند) تولد او در سال ۴۷۷ ق. / ۱۰۸۴ م. و مرگش در سال ۵۵۳ ق. / ۱۱۵۸ م. گزارش شده است و دو اثر مشهور به زبان عربی و اثری به فارسی در هیئت از او در دست است. هیئت به دسته‌ای از آثار نجومی دوره اسلامی گفته می‌شود که در آن‌ها هدف، عرضه یک توصیف علمی از جهان اطراف، آسمان‌ها و زمین، است. نوشتن این آثار از سده ششم هجری به بعد رواج یافت و عبدالجبار خرقی نخستین نمونه از کتاب‌های جامع هیئت را نوشته است.

## ۱,۲ عبدالجبار خرقی یا ابوبکر خرقی؟

بیشتر محققان معاصر در تاریخ علم در باره نام و نسب خرقی به اشتباه افتاده و او را با ابوبکر خرقی، معاصر مسن‌تر عبدالجبار خرقی اشتباه گرفته‌اند. (برای سیاهه‌ای از این اشتباهات نک: قلندری، ۳۰-۳۱) به نظر می‌رسد منبع اشتباه ایشان به احتمال بسیار گزارش حاجی خلیفه و بغدادی درباره خرقی است که همه ایشان از آن‌ها استفاده کرده‌اند. (نیز در این باره نک: محمد شفیع، ص ۲۱۱-۲۱۲ که او نیز منبع این اشتباه را سهو حاجی خلیفه دانسته است) حاجی خلیفه در *کشف الظنون هم کتاب منتهی الإدراک* (ج ۶،

منابع تاریخی در پژوهش‌های تاریخ علم ۱۳۵

ص ۱۷۰) و هم کتاب *التبصره* (ج ۲، ص ۱۸۰) را به ابوبکر خرقی نسبت داده است. او در یاد کردن از کتاب *التبصره*، در ضبط نام خرق نیز به خطا رفته و تلفظ آن را خرق آورده و آن را از شهرهای مرو دانسته است. بغدادی نیز اگرچه شرح حال مختصری از هر دو خرقی را در *هدیه العارفین* آورده است؛ اما دو اثر نجومی مذکور را به ابوبکر خرقی نسبت داده است. او درباره عبدالجبار خرقی چنین نوشته است:

«خرقی، عبدالجبار بن عبدالجبار بن محمد بن ثابت، ابومحمد الشاشی الخرقی الشافعی، نزد ابوبکر السمعانی علم آموخت. در سال ۴۷۹ متولد شد و در ۵۵۳ درگذشت. *تاریخ مرو و فضائل الاوقات* از آثار اوست.» (بغدادی، ج ۱، ص ۴۹۹)

و عبارات او در باره ابوبکر خرقی چنین است:

«خرقی، محمد بن احمد بن بشر المروزی، شمس‌الدین ابوبکر المعروف بالخرقی، امام حنفیان در نیشابور. در سال ۴۶۹ متولد شد و در سال ۵۳۳ درگذشت. *التبصره فی الهیئه و منتهی الإدراک فی تقاسیم الأفلاک* از آثار اوست.» (بغدادی، ج ۲، ص ۸۸)

از میان منابع زندگی‌نامه‌ای، تنها منبعی که با استناد به آن می‌توان تمایز این دو نفر را به روشنی دریافت، گزارش‌هایی است که سمعانی (د. ۵۶۲ ق. / ۱۱۶۷ م.) در کتاب *التحییر فی المعجم الکبیر* خود از هر دوی آن‌ها آورده است. (نیز نک: محمد شفیع، ص ۲۱۱-۲۱۲) این گزارش از آن رو بسیار قابل اعتماد است که به نظر می‌رسد سمعانی، خود هر دوی ایشان را درک کرده است. او درباره عبدالجبار خرقی چنین می‌گوید:

«ابومحمد عبدالجبار بن عبدالجبار بن محمد بن ثابت بن احمد الثابتی الخرقی از اهالی مرو است. [او] فقیه فاضلی از شهر خرق بود. نزد پدرم فقه آموخت و ملازم او بود، و [اصول] دین را نزد شیخ ابراهیم بن احمد المروودی خواند، سپس به حساب و مقدرات [اندازه‌گیری مساحت؟] مشغول شد و در آن مقامی نیکو یافت و به علوم مهجور، از فلسفه و جز

آن روی آورد. نیکو نماز می‌خواند و جامه پاکیزه می‌پوشید. مدتی به حدیث مشغول بود و [احادیث] بسیاری از او شنیده شده است. و تاریخی غیر مسند برای مرو گرد آورده است که در آن شرح حال پیشوایان و محدثین و دانشمندان را ذکر کرده است. ... قبل از آنکه به مسافرت بروم از او اندکی حدیث فراگرفتم. تولد او در ۲۸ ربیع الاول سال ۴۷۷ بود و در صبح عید فطر سال ۵۵۳ که یکشنبه بود در مرو درگذشت و در خانه‌اش در محله العامری به خاک سپرده شد.» (ج ۱، ص ۴۲۱-۴۲۲)

و گزارش او در باره ابوبکر خرقی چنین است:

«ابوبکر محمد بن احمد بن الحسین ابی‌بشر الخرقی النیشابوری از اهالی قریه خرق، از قراء مرو، فقیه و متکلمی فاضل [بود]. [او] به نیشابور رفت و مدتی در آنجا ساکن بود و فقه و اصول آموخت و به [دانستن] کلام مشهور شد. به مرو بازگشت و در قریه خود ساکن شد و در قراء مختلف موعظه می‌کرد. در نیشابور نزد [استادانی مانند] ابوبکر احمد بن علی شیرازی، ابوالحسن علی بن احمد المدینی و ابوالعباس فضل بن عبدالواحد بن عبدالصمد التاجر و دیگران درس آموخت. ... ولادت او بعد از ۴۶۰ ق. بوده و در شهر خودش، در شوال یا ذی‌القعدة سال ۵۳۳ ق. درگذشت و من در این وقت در بصره بودم.» (ج ۲، ص ۶۱-۶۲)

سمعانی در *الأنساب* نیز در ذکر خرق و علمای آن تنها از ابوبکر خرقی یاد کرده و همین عبارات را در احوال او آورده است. (ج ۲، ص ۳۴۹) سُبکی در *طبقات الشافعیه الکبری* (ج ۶، ص ۷۹) و ابوالفداء در *طبقات الشافعیین* (ص ۶۰۵) نیز با استناد به سماعی همین گزارش را برای ابوبکر خرقی تکرار کرده‌اند. یاقوت نیز در *معجم البلدان* و در ذکر خرق و برخی دانشمندان آن، عبارات سماعی را تکرار کرده است. (ج ۲، ص ۴۲۵) درباره عبدالجبار خرقی نیز دیگر شرح حال‌نویسان پس از سماعی، مانند سُبکی در *طبقات الشافعیه الکبری* (ج ۷، ص ۱۴۳)، اسنوی در *طبقات الشافعیه* (ج ۱، ص ۳۳۱-۳۳۲)،

منابع تاریخی در پژوهش‌های تاریخ علم ۱۳۷

ابوالفداء در *طبقات الشافعیین* (۶۴۵-۶۴۶) و صفدی در *الوافی بالوفیات* (ج ۱۸، ص ۳۹) عباراتی مشابه آورده‌اند و به نظر می‌رسد منبع همه اینها سمعانی باشد. (نیز در این باره نک: حائری، ص ۴۳۷-۴۳۹؛ محمد شفیع، ص ۲۱۱-۲۱۲)

یکی دیگر از معاصران عبدالجبار خرقی که شرح‌حالی از او آورده ظهیرالدین بیهقی (د. ۵۶۵ ق./۱۱۷۰ م.) است. عبارات او در *تتمه صوان الحکمه* (ص ۱۵۳-۱۵۴؛ نیز نک: شهرزوری، ص ۳۴۴-۳۴۵ که همین گزارش را عیناً آورده است) در یاد کردن از شرح‌حال عبدالجبار خرقی با عبارات سمعانی متفاوت است و در آن جزئیاتی مانند آنچه در گزارش سمعانی است، دیده نمی‌شود. اما بیهقی، هم به این اشاره می‌کند که عبدالجبار خرقی آثاری در هیئت داشته است، هم به رخدادی تاریخی اشاره می‌کند که با تکیه بر آن تمایز عبدالجبار خرقی از ابوبکر خرقی روشن‌تر می‌شود. او چنین می‌گوید:

«فیلسوف بهاءالدین ابومحمد الخرقی

از دانشمندان مرو بود و آثاری در علم هیئت و علوم عقلی دارد. ملک عالم عادل خوارزمشاه او را با خود به خوارزم برد تا او را به کار گیرد، همچنین آثاری در تاریخ دارد. [او] اخلاق نیکو داشت و از نکته‌های ارزشمند او که به شاگردانش نوشته دیدم که گفته است: ریاضیات را تعالیم چهارگانه می‌نامند و این از آن روست که موضوع آن کمیت است و آن یا متصل است یا منفصل، و [کمیت] متصل یا متحرک است یا غیر متحرک، و متحرک [علم] هیئت و غیر متحرک [علم] هندسه است و [کمیت] منفصل یا نسبت تألیفی دارد و آن [علم] موسیقی است یا ندارد و آن [علم] اعداد است...»

خوارزمشاهی که بیهقی از او یاد کرده، خوارزمشاه اتسز (حک: ۵۲۱-۵۵۱ ق./۱۱۲۷-۱۱۵۶ م.) است که در ربیع‌الاول سال ۵۳۶ ق./۱۱۴۱ م.، پس از شکست سلطان سنجر از قراختائیان و گریختن او به بلخ (نک: جوینی، ص ۳۵۸؛ نیشابوری، ص ۵۹؛ همدانی، ص ۶۰-۶۱)، مرو و نیشابور را تصرف کرد و بسیاری را در آنجا کشت و برخی دانشمندان

آن دیار و از آن جمله ابومحمد الخرقی را که به احتمال بسیار همین عبدالجبار خرقی است با خود به خوارزم برد. (ابن اثیر، ج ۱، ص ۸۷-۸۸)

خرقی خود در مقدمه عمده خوارزمشاهی - کتاب فارسی او در هیئت - به حضور در خوارزم اشاره کرده است. او ضمن تقدیم کتابش به خوارزمشاه علاءالدین اتسز می نویسد:

«... و چون رایات منصور، لا زالت محفوفهً بالنصر و التأیید، به مرو رسید به اکثر علما و فضلا که در اقطار و اطراف خراسان بودند انگشت اختیار بر فرق من خادم نهاد و رقم تقریب و اختصاص بر روزگار من کشید و مرا غریق انعام و رهین اکرام خود گردانید. واجب بر قدر قوت و وسع طاقت خویش خدمتی به جای آوردن و هیچ خدمت بهتر از علم ندیدم و ندانستم.» (برگ ۲ر)

بنابراین تقریباً با یقین می توان گفت که با تکیه بر این اسناد، عبدالجبار خرقی از ابوبکر خرقی متمایز شده است؛ به ویژه آن که عبدالجبار خرقی در ۵۳۶ و در زمان هجوم خوارزمشاه به مرو زنده بوده است اما ابوبکر خرقی مدتی پیش تر از دنیا رفته بود.

## ۲،۲ عبدالجبار خرقی در نامه های رشیدالدین وطواط

با تکیه بر سند دیگری می توان حدس زد که عبدالجبار خرقی تا حدود ۵۵۰ ق. و شاید تا زمان مرگ اتسز، در ۵۵۱ ق.، در خوارزم به سر می برده است. در میان نامه های فارسی رشیدالدین وطواط، نامه ای به «امام اجل، بهاءالدین ابومحمد خرقی» آمده است (نامه های...، ص ۵۵-۵۶) که به احتمال بسیار همین عبدالجبار خرقی است. وطواط در *حدائق السحر* نیز در موضوع *حسن مطلع حکایتی* را به نقل از «خواجه امام ابومحمد خرقی» آورده است. (همان، ص ۳۰) چون وطواط تقریباً به جز دوره ای کوتاه همیشه دبیر دیوان اتسز بوده است، می توان حدس زد که مصاحبت خرقی با وطواط پس از انتقال خرقی به خوارزم بوده است. وطواط در ابتدای نامه ابیاتی آورده است که بر اساس آنها می توان گفت که مخاطب نامه از نظر او فقیهی گران قدر است. البته در گزارش سمعانی نیز آمده بود که عبدالجبار خرقی محدث بوده و از محضر او حدیث می آموختند. از نامه

وطواط به خرقی چنین پیداست که خرقی جویای احوال یکی از بستگانش به نام شمس‌الدین بوده است. بنا به نامه و طواط این شخص در مرو می‌زیسته و یکی از معتمدان خود را به آمویه (آمل یا چهارجوی، شهری در شمال مرو؛ لسترنج، ص ۴۲۹) فرستاده بود تا براتی را آنجا نقد کند. از این نامه پیداست که و طواط خودش هم در این زمان در مرو نبوده (نیز نک: تویسرکانی، ص ۱۵۴) و احوال شمس‌الدین را با واسطه می‌دانسته است. در این نامه هیچ تاریخی نیامده است؛ اما می‌توان در باره تاریخ آن حدس‌هایی زد. اگر آشنایی و طواط را با خرقی مربوط به بعد از دست‌اندازی اتسز به مرو بدانیم، صرفاً می‌توانیم بگوییم که این نامه پس از سال ۵۳۶ ق. نوشته شده است. اما با تکیه بر شواهد دیگری در نامه می‌توان تاریخ‌های دیگری نیز حدس زد. و طواط در ابتدای نامه از تأخیر در فرستادن نامه عذر می‌خواهد و می‌نویسد:

«...اما سبب تأخیر در مکاتبت و موجب تقصیر در مراسلت، فروبستگی راه

بوده است از جهت این احوال ناموافق کی در عالم حادث شده است و

لشکرها از جوانب در حرکت آمده و رعایا در دست غارت و تاراج مانده.»

با توجه به نامه‌های پیشین در مجموعه این مراسلات، احتمالاً منظور و طواط از حرکت لشکرها، گرد هم آمدن سپاهیان در خراسان به منظور رفع فتنه غزها، پس از رهایی سلطان سنجر از دست ایشان است. آغاز فتنه غزها و اسارت سنجر به دست ایشان در آخر سال ۵۴۸ ق. بوده است. (نیشابوری، ص ۶۰؛ بنداری، ص ۲۵۷؛ نیز جوینی، ص ۳۶۴، در روایت جوینی ترتیب مطالب طوری آمده است که گویی آغاز فتنه غزها در ۵۴۷ بوده است) در همین سال اتسز به قصد رهایی سنجر از دست غزها به سمت مرو حرکت کرد و تا به آمویه پیش رفت. این نامه می‌تواند مربوط به همین زمان باشد چون و طواط ذکر موقوف مربوط به برات شمس‌الدین را به نقل از قاضی آمویه نوشته است؛ اما این حدس ضعیف است چون در این سال کار اتسز به سرانجام نرسیده است و او به خوارزم بازگشته است. او قصد کرد تا قلعه آمویه را به تصرف درآورد اما کوتوال قلعه نپذیرفت. اتسز نامه‌ای به سلطان سنجر نوشت و «اظهار مطاوعت و اخلاص» کرد تا سنجر اجازه در دست گرفتن

اختیار قلعه را به او بدهد. سنجر در پاسخ طلب کرد که نخست اتسز، فرزندش ایل ارسلان را به منظور رهایی سنجر به مرو بفرستد و سپس اختیار قلعه را به دست گیرد. (جوینی، ص ۳۶۴) این عدم اعتماد سنجر به اتسز به سبب وقایع پیشین است؛ یکی تصرف مرو در ۵۳۶ ق. که منجر به لشکرکشی سنجر به خوارزم در ۵۳۸ ق. شد، و دیگری تلاش او برای کشتن سنجر که منجر به لشکرکشی دوباره سنجر به خوارزم در ۵۴۲ ق. گردید. (جوینی، ص ۳۶۰-۳۶۲) در هر دو واقعه اتسز با اعلام سرسپردگی، خود را از عقوبت رهانید و بر مسند خوارزمشاهی باقی ماند.

جوینی در ذکر ماقوع گرفتاری سنجر چنین ادامه می‌دهد که اتسز پس از نوبدی از تصرف آمویه به خوارزم بازگشت اما چندی بعد رکن‌الدین محمود بن محمد بغراخان، خواهرزاده سنجر که لشکریان خراسان با او بیعت کرده بودند، از اتسز برای دفع فتنه غزها یاری خواست و این بار اتسز به شهرستانه رفت و در آنجا از دیگر امرای تقاضای کمک کرد. در همین حین خبر رسید که سنجر با کمک یکی از امرای خود توانسته است از اسارت غزها بگریزد و به ترمذ برسد. (جوینی، ص ۳۶۵) این مطالب را از نامه‌های وطواط نیز می‌توان دریافت. در میان نامه‌های پارسی، سه نامه نخست خطاب به سلطان سنجر نوشته شده‌اند در تهنیت رهایی او از بند غزها (نامه‌های...، ص ۶-۱۱)، نامه چهارم به امیر عمادالدین احمد بن علاءالدین قماج است که سنجر را رهانیده بود (همان، ص ۱۲-۱۳)، نامه‌های پنجم و ششم در تهنیت به بغراخان است که سپاه خراسان او را به سروری برگزیدند (همان، ص ۱۴-۱۷)، نامه‌های هفتم و هشتم خطاب به ملک نیمروز است در فراخواندن او به اعزام سپاهیان به خراسان (همان، ص ۱۸-۲۲)، نامه نهم به اسپهبد مازندران است (همان، ص ۲۳-۲۴) و نامه‌های دهم و یازدهم به پادشاه جبال در همین معنی است (همان، ص ۲۵-۲۸). در نامه دوازدهم مخاطب یکی از سرداران غز است. (همان، ص ۲۹-۳۲) در این نامه آمده است که تا آن هنگام که سنجر به حکم «بنده‌نوازی» در مرو مانده بود و «به اختیار خویش» در میان غزها بود ایشان «خدمت بسزا نکردند» و از این رو سلطان «از میان ایشان بیرون شد» و «سایه این حرمت از سر ایشان [غزها] برخاست»

و حال «بندگان دولت قاهره کی در اقطار ولایت متفرق بودند جمع شدند و ملک نیمروز و ملک جبال با لشگری جرّار می‌رسند». با کنار هم گذاشتن این اسناد می‌توان دریافت که این نامه‌ها در یک دوره زمانی نوشته شده‌اند و آنچه در این نامه‌ها آمده است با آنچه وطواط در نامه خود به خرقی نوشته است که «لشگرها از جوانب در حرکت آمده» هم‌خوانی دارد؛ از این رو می‌توان حدس زد که نامه او به خرقی نیز در همین دوران نوشته شده باشد. نیشابوری (ص ۶۷) گزارش کرده است که سنجر حدود دو سال و نیم در اسارت غزها بوده است (قس: همدانی، ص ۶۹ که این مدت را دو سال آورده است)، پس اگر آغاز فتنه غزها را سال ۵۴۸ ق. بدانیم می‌توان گفت سنجر تا حدود ۵۵۰ ق. در اسارت غزها بوده است. نیشابوری در ادامه آورده است که «دو سه ماه» پس از گرد آمدن لشکر خراسان و آمدن سنجر به مرو، «فکر بینوایی بر او مستولی شد» و بیمار شد و از دنیا رفت. (نیشابوری، ص ۶۸؛ قس: همدانی، ص ۷۰ که از مدت زمان در آن یاد نشده است)؛ جویینی نیز در مدت اقامت اتسز از همین «سه ماه» یاد می‌کند (ص ۳۶۵) که آن نیز منتهی به بیماری و مرگ اتسز شده است و از قرار معلوم در این مدت حداقل دست غزها از مرو کوتاه شد، هرچند به نظر فتنه غزها در سال‌های بعد نیز ادامه داشته است. (بنداری، ص ۲۶۰؛ همدانی، ص ۷۱) نتیجه آنکه به احتمال بسیار نامه رشیدالدین وطواط به خرقی در همین دوره، یعنی ۵۵۰ ق. نوشته شده است و خرقی در آن زمان در مرو نبوده است و برحسب وقایع پیشین، احتمالاً در خوارزم بوده است؛ بنابراین می‌توان گفت خرقی به احتمال بسیار از ۵۳۶ ق. تا پایان عمر اتسز در خوارزم به سر می‌برده و پس از آن به مرو بازگشته است.

با تکیه بر این گزارش‌ها می‌توان عبدالجبار خرقی را از ابوبکر خرقی متمایز کرد؛ گزارش بیهقی و مکاتبات وطواط هر دو مربوط به سال‌های پس از ۵۳۶ ق. هستند، در حالی که ابوبکر خرقی در ۵۳۳ ق. از دنیا رفته بود.

آنچه در این یادداشت گزارش شده است نشان می‌دهد که جست و جو در منابع تاریخی و کنار هم گذاشتن روایت‌های مختلف وقایع‌نگاران از یک رخداد تاریخی،

چگونه می‌تواند اطلاع بعضاً ناقص ما را از زندگی افراد تاریخی کامل کند. به‌رغم آن‌که مطالعه سنت‌های مفهومی تاریخ علم درک بهتری از سرنوشت علم به ما می‌دهد، اما همچنان شناخت هویت تاریخی افراد این سنت‌ها بخش جدایی‌ناپذیر این دست پژوهش‌هاست که انجام آن بدون اطلاع از منابع تاریخی برای هر پژوهش‌گری، از جمله پژوهشگران تاریخ علم، غیرممکن است.

### کتابنامه

- ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، ۱۳۸۶ق/۱۹۶۶م.
- ابوالفداء، اسماعیل بن عمر، *طبقات الشافعیین*، به کوشش احمد عمر هاشم، بورسعید، ۱۴۱۳ق/۱۹۹۳م.
- اسنوی، جمال‌الدین، *طبقات الشافعیه*، به کوشش عبداللّه الجبوری، بغداد، ۱۳۹۰ق/۱۹۷۰م.
- اقبال، عباس، *وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی*، تهران، ۱۳۳۸ش.
- بغدادی، اسماعیل پاشا، *هدیه العارفین*، استانبول، ۱۹۶۷م.
- بنداری، فتح بن علی، *تاریخ دولت آل سلجوق*، قاهره، ۱۳۱۸ق/۱۹۰۰م.
- بیهقی، ظهیرالدین، *تمه صوان الحکمه*، تصحیح محمد شفیع، لاهور، ۱۳۵۱ق.
- حاجی خلیفه، *کشف‌الظنون*، به کوشش گوستاو فلوگل، گوتینگن، ۱۸۳۷-۱۸۵۲م.
- حائری، عبدالحسین، «نسخه‌ای کهن در هیئت و گاهشماری از نیمه نخست سده ششم هجری»، *نامه بهارستان*، سال سوم، شماره دوم، تهران، ۱۳۸۲ش؛ ص ۴۳۷-۴۴۶.
- خرقی، عبدالجبار، *منتهی الإدراک فی تقاسیم الأفلاک*، مقدمه، تصحیح و ترجمه از حنیف قلندری، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۹۹ش.
- خواندمیر، غیاث‌الدین، *دستور الوزراء*، به کوشش سعید نفیسی، تهران، ۱۳۱۷ش.
- راشد، رشدی، «تاریخ علم: میان تاریخ و معرفت‌شناسی»، *تاریخ و فلسفه علم*، مقالاتی از رشدی راشد و در باره او، به کوشش حسین معصومی همدانی و حسن امینی. تهران: هرمس، ۱۳۹۷ش

منابع تاریخی در پژوهش‌های تاریخ علم ۱۴۳

رشیدالدین وطواط، *حدائق السحر فی دقائق الشعر*، به کوشش عباس اقبال، تهران. جوینی، عظاملک، *تاریخ جهانگشای جوینی*، به تصحیح محمد قزوینی، تهران، ۱۳۹۵ش. سبکی، تاج‌الدین، *طبقات الشافعیة الکبری*، به کوشش محمود محمد الطناحی و عبدالفتاح محمد الحلو، قاهره، ۱۹۱۸م.

سمعانی، ابوسعید عبدالکریم، *الانساب*، به کوشش عبداللّه عمر البارودی، بیروت، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م.

سمعانی، ابوسعید عبدالکریم، *التحییر فی المعجم الکبیر*، به کوشش منیره ناجی سالم، بغداد، ۱۳۹۵ق/۱۹۷۵م.

شهرزوری، شمس‌الدین، *نزهة الأرواح و روضة الأفراح*، به کوشش عبدالکریم ابو شویرب، پاریس، ۲۰۰۷م.

صفدی، صلاح‌الدین، *الوافی بالوفیات*، به کوشش ایمن فؤاد سید، ویسبادن، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م.

قلندری، حنیف، مقدمه بر *منتهی الإدراک فی تقاسیم الأفلاک* (نک: همین منابع، خرقی) لسترنج، گای، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران، ۱۳۸۳ش.

محمد شفیع، حاشیه بر *تتمه صوان الحکمة*، نک: همین منابع، بیهقی.

ناجی سالم، منیره، مقدمه بر «*التحییر فی المعجم الکبیر*»، نک: سمعانی

*نامه‌های رشیدالدین وطواط*، با مقدمه‌ای به قلم قاسم توپسرکانی، تهران، ۱۳۳۸ش

نیشابوری، ظهیرالدین، *سلجوق‌نامه*، به کوشش ای. اچ. مورتن، لندن، ۲۰۰۴م.

همدانی، رشیدالدین فضل‌الله، *جامع التواریخ* (تاریخ آل سلجوق)، به کوشش محمد روشن، تهران، ۱۳۸۶ش.

یاقوت حموی، *معجم البلدان*، به کوشش فردیناند ووستنفلد، لایپزیگ، ۱۸۶۷م.

## پی‌نوشت

۱. مصحح‌التحییر در توضیح این واژه گفته است که «منظور از آن گرد آوردن تاریخ و مخصوصاً تاریخ شهرها است که شامل شرح حال دانشمندان و محدثین آن عصر باشد بی آنکه به سندی در باره آن‌ها اشاره شود». این عبارت تنها در التحییر است و در دیگر کتاب‌هایی که شرح حال خرقی را آورده‌اند، نیامده است. (نک: ناجی سالم، ج ۱، ص ۴۲۱، پانویس ۲۲۹)
۲. البته سبکی کنیه او را به جای ابومحمد، ابواحمد آورده است؛ محمد شفیع بر این گمان است که این اشتباه ناشی از سهو سبکی است یا اینکه عبدالجبار خرقی دو کنیه داشته است.
۳. اقبال در حواشی بر *حداثق السحر* (ص ۱۱۳) بر اساس *الأنساب سمعانی* (ج ۲، ص ۳۴۹) اشاره و طواط را به ابومحمد عبدالله بن عبدالرحمن بن محمد بن ثابت الخرقی دانسته است که قاضی خرق بوده و در ۵۴۰ ق. از دنیا رفته است. (پیش‌تر اشاره شد که سمعانی در *الأنساب* از عبدالجبار خرقی یاد نکرده است) دلیل این اشتباه احتمالاً همسانی کنیه این دو با یکدیگر است. به هر صورت به نظر می‌رسد برخلاف عبدالجبار که ساکن مرو بوده است، عبدالله خرقی، همچون ابوبکر خرقی، در خرق می‌زیسته است. تویسرکانی نیز در حواشی خود بر نامه‌های و طواط (ص ۱۵۳-۱۵۴) به پیروی از اقبال ابومحمد خرقی را، عبدالله بن عبدالرحمن خرقی دانسته است.
۴. نیشابوری (ص ۶۸) و همدانی (ص ۷۰) به پیروی از او سال مرگ سنجر را ۵۵۱ ق. نوشته‌اند؛ اما جوینی (ص ۳۶۶) مرگ سنجر را پس از مرگ اتسز و در ۲۶ ربیع‌الاول ۵۵۲ ق. گزارش کرده است.